Monsieur et respectable amy

ayant expliqué à Mirza huseyne que vous teniez Ecole Publique pour la Langue Persanne au Colege Royal ; le jour même il m'a envoyé les Vers cy joints en Gros Talik que vous pourrés en guise d'enseigne ou Plutôt Inscription mettre à la Porte de votre appartement

J'ai l'h.r d'être avec un attachement respectueux

Monsieur

Votre très humble et très obeiss.t serviteur

Rousseau

Bagdat le 3 fev. 1787

a Monsieur Ruffin

à Paris

pesau 112

با زرم یا ان قامت قامت
کیم بنده شکن صفت بشای

با کرده عالی بانی براتش
بینی بری و نحی علوم الهی

بوی زمین انکلودی ربوش
بعض بیبر ور ابش کهای

لوبشت زره با قال شهی
که بودی شعارش عیب بنای

بو و عیسی م ربش بسلم
بو و و لیش بشت جاش بنای

کم ازلطف کنت قاطون بر نشش
بیمنی بیهن نکهه زد و وی

ای سو وارسطا اکرزندوودی
بس بتم عجح نو ای نکخوای

بیکه وز شسه و مه رود و نشت ی تال
بیاو بنه برعود جاش کواهی

نشاید آب شمشیرش حرارت از دل دشمن
گشاید دست تیرش گره از بیضهٔ فولاد

همان کز دولتش یابد زمین هر روز استقلال
همان کز همتش یابد زمان هر روز استعداد

نظیرش نیست ممکن این بود این عرصهٔ امکان
عدیلش نیست موجود این بود این عالم ایجاد

چراغ بزم دولت شمع ایوان جهان آرا
ایاس شاهزاده آن سپهر با تمکین و استعداد

توان دید آب و آتش را بیکجا پی صرف بهم
اگر فرمان دهد عدلش که آمیزش کنند اضداد

بموسی روز فتح آن بنده ملک وزارت را
چو طبع روشن او گره عالی منطقی بنهاد

چو در حکمت قد افراز دو چون در فضل انجمن ساز د
فلاطون را شود مرشد ارسطو را شود استاد

فلاطون و ارسطو ذهن و طبعی داشته تا
نه ذهنی اینچنین کامل نه طبعی اینچنین وقاد

ز آب و گل چنین سازند زمین ایمن در خطر
ز سنگ و گل چنین رفعت فلک هرگز ندارد یاد

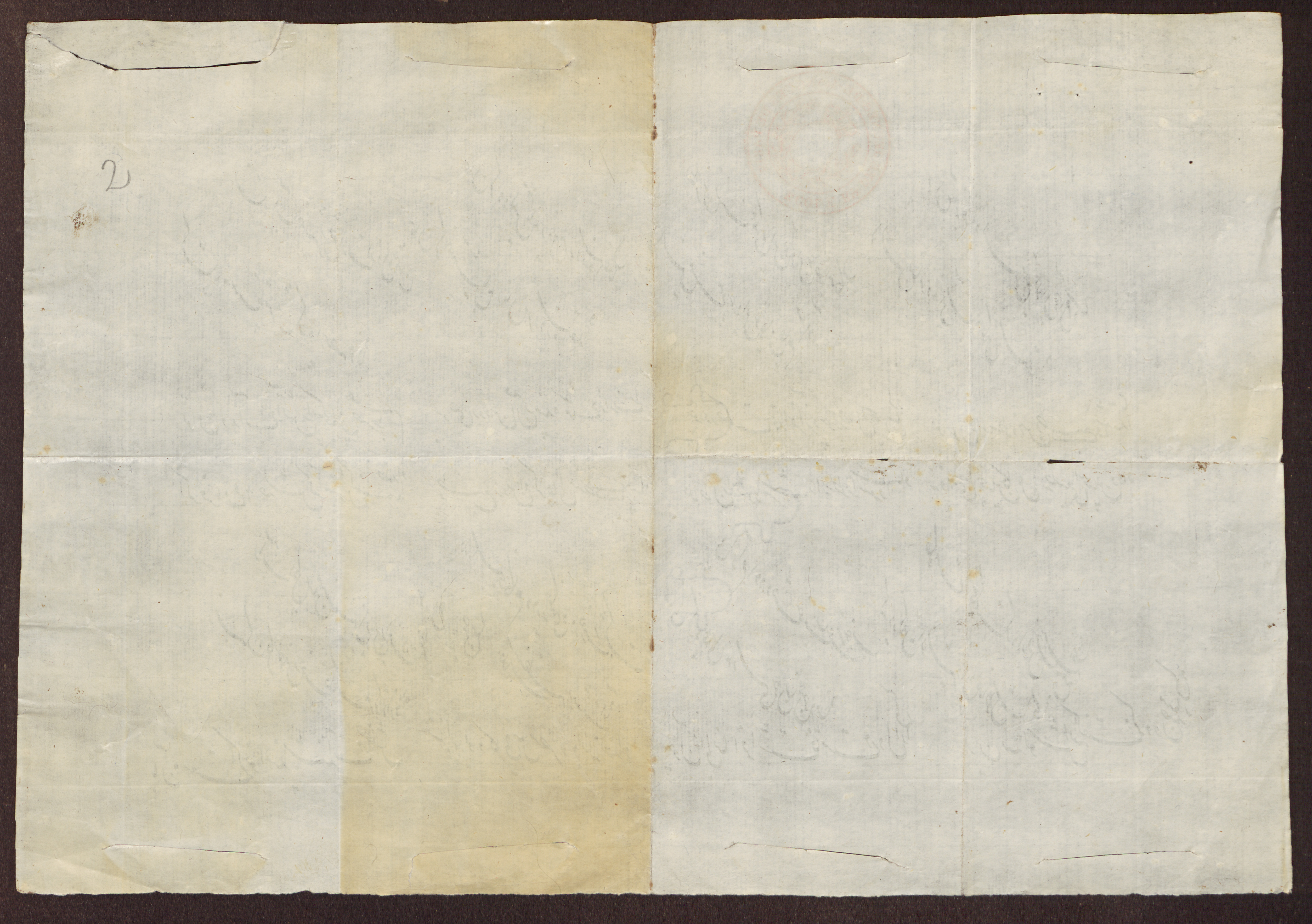
در استحکام دوران کهنی در رفعت سپهر بک
خورنق چنین بگو فلک منظر بهشت آیین

بآن وسعت اگر خواهند باشند آب در صحنش
نخواهد بود کافی نیل مصر و دجلهٔ بغداد

بنائی کرده عالی در شب غرب سعید غرب
چون آن عالی بنا افراشت قامت در دل آرایی

علومت را بحکمت کرد و ارض جهان آرای
که در کشتی اوشیروان و افلاطون شد ...

زمین صد لوحش الله گفت و گردون صد مبارکباد


2

3

در ۱۵ اپریل جواب داده شد سنه ۱۸۹۱

[illegible]

صاحبیام عالیشان دولت هولی رونفن

همواره نهال امانی و آمال عالیجاه شوکت و عظمت دستگاه رفعت و شهامت پناه زبده غره و شرفه درج بهار چهار باغ

روزگار سرسبز و ریان لعبه بدی و آسیبی مرساد بمنه وجوده و احسانه (به وجوده) بعد از طی دعوات وافیات اجابت غایات

مشهود میدارد که فقره از نامچه که در اول روزماه اگست بیادآوری مخلص خود ارسال فرموده بودند در بهترین وقتی از اوقات رسید چون

محتوی بر سلامتی ذات شریف بود بسیار خوشحال و فرح افزود مخلص سابقا نیز میدانست که ملازمان دوست حقیقی من میباشند لیکن بانچه

نمی دانست در نوشته جات ثابت شد که چه قدر شفقت دارید اگر حیات باقی باشد کمترین نیز حق خدمت را بجا خواهد آورد فرا یا قی

که در آنولا شد مطلع آمانش الله بهتر از اول شده است و خواهد شد امورات پادشاه ما قبل ازین پایه و مرتبه که پادشاه به شما داد

مبارک باد در آنوشتم الحق زیاده برین لیاقت داشتید درخصوص مقدمات اینطرف زیاده از حد خوشحال شدم بنا بر نوشته شما که

بسبب این وزیر غراب چهل و چهار توپی که پادشاه با امام مسقط انعام نموده اند من این احوال را مناسب ندانستم که بوزیر

بنویسم که مطلع در این امور تا خودش بفرمایید و یا امام مسقط هم خود این مقدمه را نوشتم اما این خبر را بنوع دیگر رسانده ام

باقی انتظار داریم که امروز در امور مسقط و بصره معلوم بشود خطی که بوزیر می نویسم حال معلوم شما می شود که اخراجات بزرگ گذشته

موسی مستر داده حال تکرار غیر از مواجب خودش سالی صد و بیست تومان از خودم دادم که در بصره سکنا کند باقی مانده است مقدمه

موسی دوال چون نوشته اید که بسیار خوشحال شدم در باب التیام تو و موسی دوال من آنچه طریقه خیرخواهی و دوستی است

بجای آورم لیکن هر قدر سعی مینمایم من در امور پیش هستم او میخواهد از من بالاتر و بهتر باشد یعنی در دوستی اگر من با ولیهار نزدیک شوم

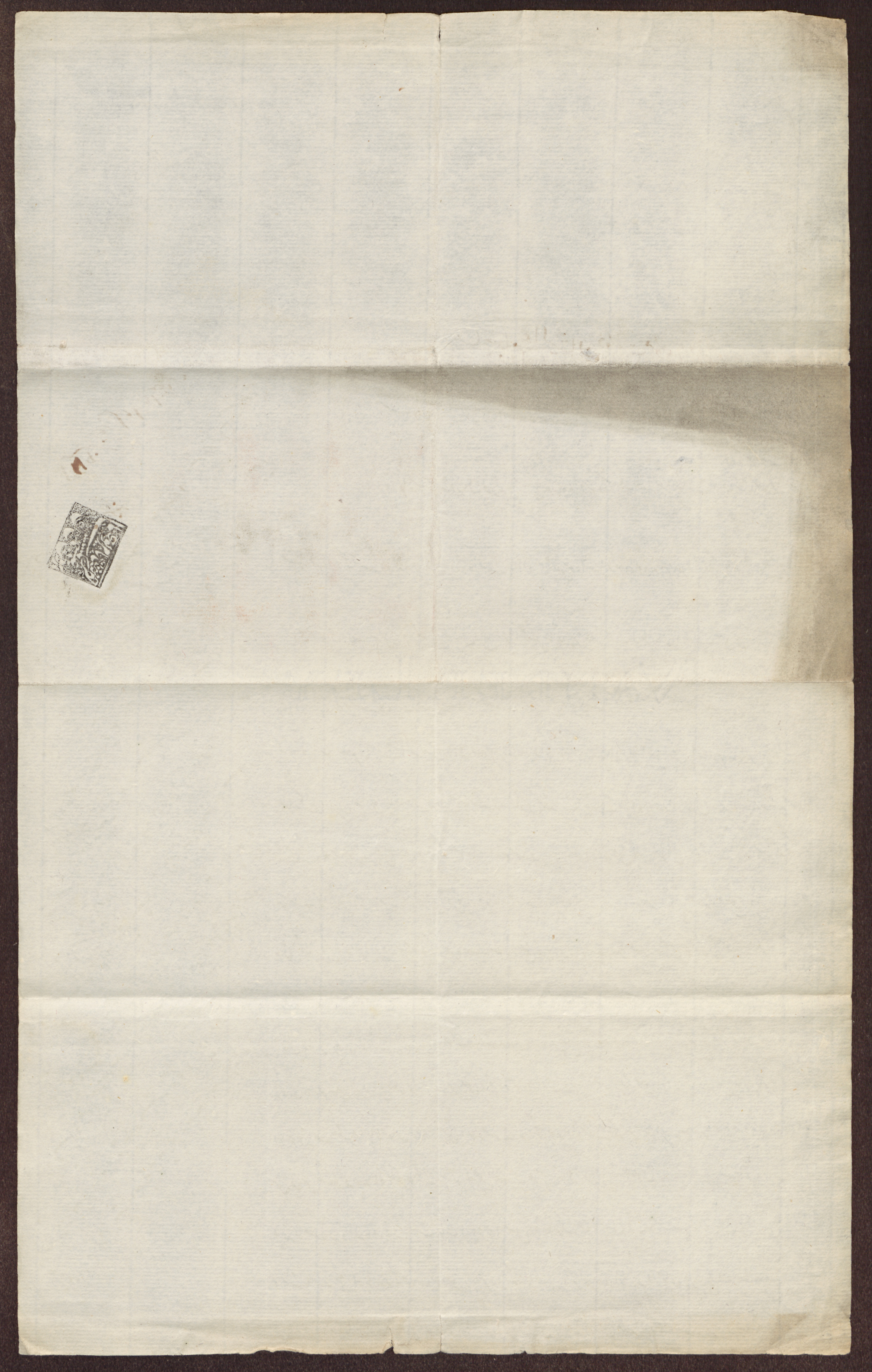
او خود را بسیار میکند و پارسال به راه دوستی و خدمت گذاری بوزیر نوشت که اگر منفرد باشند به بصره میروم و سکنا میکنم اما

من قیاس میکنم که چند ماه دیگر نوشته است که مواجب من کم است و اخراجات چندین در بصره لازم است این سبب شد که

مقدمه مسقط و بصره موقوف است تا حالا او خواهش رود بزرگ بشود چون نشده است که در جایی که شخصی که پایه داده ام

داشته باشد سعی او باشد که بزرگ خودش را بیرون کند یا جای دیگر بفرستد از آنجمله در چهار پایه یک ده سال است در حلب است

دیگر دوازده سال است در مصر است که شما اسمهای ایشان را بهتر از من میدانید هیچ نشنیدم که یکبار سعی کرده باشند



در ۱۹ ابریل جواب داده شد بزبان فارسی

موسی روین

بخدمت عالیشان معلی مکان صاحبیام دوست

معلوم آن عزیز بوده باشد که بسیار وقت شد که خط شفقت نفرموده اید البته فرصت نشده مانع بخیر باشد و دیگر برای صاحبیام
ازاین خبرها قریب قریب که از پای تخت ما معلوم من میشود متحیر شدم و عقلم هیچ نمیبرد و نمیدانم که آخرش بکجا میرسد همین
بدعاء مشغولیم که آنچه خیریت وطن است و شان سلطنة آنرا خدا تعالی میسر بکند. و خصوصاً امید که بدوستان و برادران که
نوکر پادشاهند ضرری یا آزاری نرسد البته ملتمس از آن صاحبیام دوست حقیقی ~~[illegible]~~ که دو کلمه بزبان فارسی احوالات
صحیح آن صوب را بنویسند تا ما هم بدانیم که اصل این مقدمه بچه طریق طی خواهد شد و دیگر بکتابه فرنگی که این عریضه
مفصل است معلوم شما خواهد شد که نیت دارم که بعد از یک سال روانه بخدمت شوم ملتمس آنکه شفقت نموده در این
باب مصلحت خود را بفرمایند که این برگردن من به پاریس در این وقت مناسب میباشد یا نه و چه امیدواری میتوانم کرد
در آمدن من اگر میدانید که وقت مناسب نیست یک سال زیاده یا دو سال موندن در اینجا هم مانع نیست. هر نوع
بدانند بنویسند ما عمل خواهیم نمود و دیگر معلوم میشود که مقدمه مسکت را وزیر موقوف نموده است. این با من
و موسی دیفال ضرر یا فایده ندارد اما از این سبب موسی موستیه ترجمان ~~رفتارش غیر نوع کرد~~ عقلش متغیر شد
و تا امروز بحال نیامده است. میدانید که غیر از مواجب خود که دارد از برای سکنای بصره من سالی پنج تا شش
هزار لیره میدادم که اعتبار اسم فرنسیسه در بصره هم مقرر بر جا باشد و این اخراجات [illegible] هر سال تا امروز
کشیدم به امیدواری آنکه در وقت برگشتن من بوزنک [illegible] وزیر این را بعنوان انعام به من شفقت خواهد کرد
نهایت امسال ترجمان مزکور از سر خود شد و بی مرخصی من خانه بصره را تمام خراب کرده پول از مردم قرض کرده
شروع کرد خانه را به بزرگی نو ساختن هر چند من و موسی دیفال نوشتیم که ای مرد این چه میکنی این قدر
پول که خواهد داد. به ما دو سه دفعه جواب کرد که خانه را من از کیسهٔ خود میسازم شما چه کار دارید
حال قرض دار و حیران مانده سفیل مجهول شده حیران مانده که چه کار کند. من و موسی دیفال مصلحت
کردیم و دیدیم که این چاره دیگر ندارد غیر از آنکه به وزیر مقدمه را عرض نماییم و ملتمس کنیم که این مبلغ را
از برای مرمت خانه شاهی بصره شفقت فرمایند این عرض های ما که بوزیر میرسند بسیار ملتمس هم بشما میکنیم


4

اميرالامراء الكرام كبير الكبراء ذو القدر والاحترام صاحب العز والاحتشام المختص بمزيد عنايت الملك الاعلى [illegible]

[illegible] بكلربكيسى [illegible] دام اقباله وقدوة القضاة والحكام معدن الفضل والكلام مولانا [illegible]

فضله توقيع رفيع همايون واصل اولىجق معلوم اوله كه [illegible] فرانچه [illegible] خواجه [illegible]

[illegible] بالفعل [illegible] ساكن [illegible] منصرف اوزره [illegible]

قبلندن طرف آخردن دخل اولنمق ايجاب ايلمز ايكن حلب [illegible] شام وصيدا [illegible] طرفندن خلاف شرع [illegible]

[illegible] ابدي [illegible] موجبنجه [illegible] ضبط ومنصرف ايتدرمیوب [illegible]

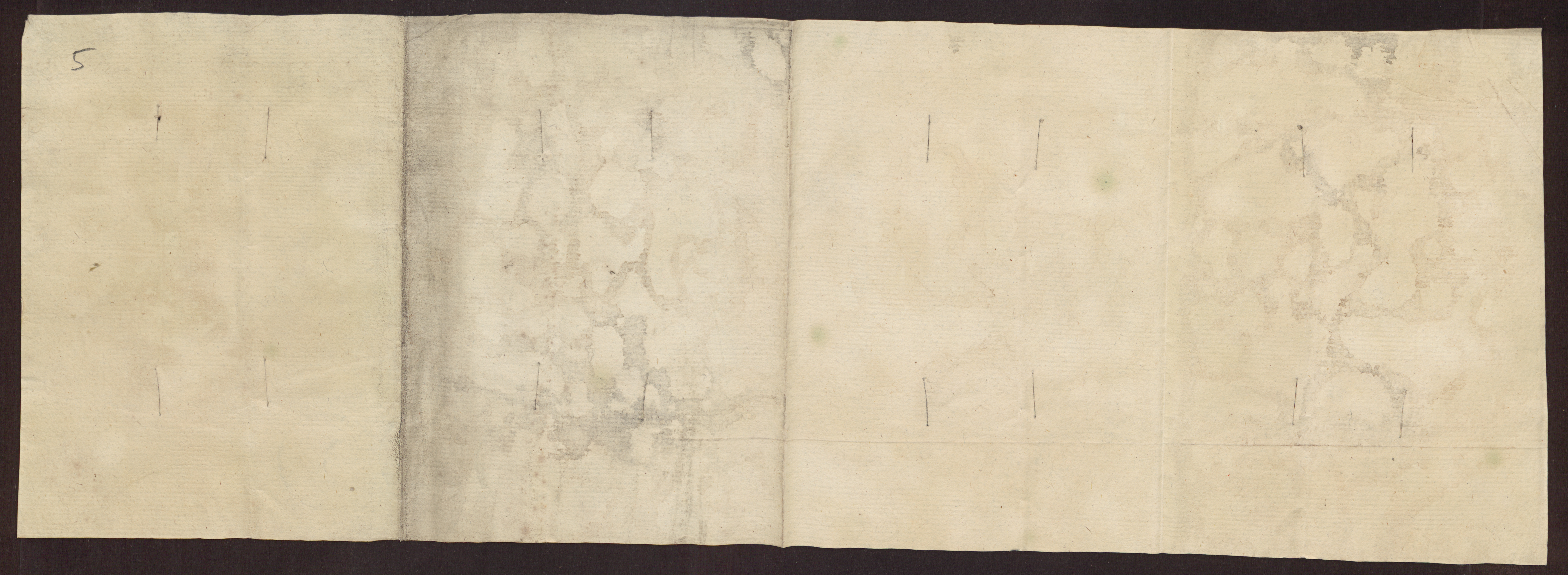
طرفندن بر فرده دخل وتعرض ايتدرلمك امرم اولمشدر امرم اوزره عمل [illegible]

شام وصيدا بكلربكيلرينه وطرف آخردن بر فرده دخل وتعرض ايتدرميوب [illegible] موجبنجه ضبط

ايتدرميوب [illegible] اوزره [illegible] طرف آخردن [illegible]

بو [illegible] الاقدم [illegible] منصرف اوله [illegible] خواجه [illegible] اوزره

[illegible] دخل وتعرض [illegible] علامت شريفه [illegible] تحريرا فى اوايل شهر شوال المكرم [illegible]


5

هو
عم العزیز
حسب الله توفیق
موسی کدو فین
حقیقی

عمدة الاعیان ذو العز و الاحترام صاحب و قبلهٔ مهربان دوست

بخدمت عالیشأن معلا جایگاه

داعی دولتخواه بعرض مقدس عالی میرساند

الهی از آفات و بلیات دو جهانی محفوظ بوده باشند بعد از شرح اشتیاق ملاقات کرام آنکه قبل برین عریضهٔ فارسی چگونگی احوالات را معروض
برای شریف داشته و الحال نیز مصدع میگردد بسبب اخبارات که مجدد مذکور شد که پادشاه مسکوف و دولت عثمانیه که جنگ را از سر گرفته‌اند
از این محتمل که پادشاه ذو الاقتدار نظری با ایشان داشته و البته میخواهد که یوما فیوما از کیفیت احوالات آنکه سمت ایران و اذربایجان و
گرجستان مخبر و مطلع باشد و این مخلص تمامی اهل ایران و بزرگان ایشان را شناخته و دوستی محبت و مراسله فیمابین دایم میباشد
و از اخبارات در اینجا که هستم دایما خبر میدارم هرچند خواهش مخلص در آمدن بانولا و در خدمت بودن زیاده از حد و حصر لکن نظر
با آنکه پرورده این دولت عظما آمده غیرت و همت برین داشته که بخدمت عرض نمایم که بخدمت وزیر عرض نمایید که اگر مصلحت دانند دو سال
دیگر بغداد عازم از برای تمشیت این امور و بصره چون خارج از راه اتفاق افتاده در اینجا ترددی نمیباشد لکن از بغداد مکرر مترددین تردد
مینمایند و از هر ممالک ایران تردد میشود و از دولت پادشاه ذو الاقتدار کمترین با همگی بزرگان اهل ایران و اذربایجان دوستی و محبت
میدارد و مکرر مراسلات فیمابین آمد و شد میشود و فرمایشات از برای ایشان گرفته ارسال میشود دانند و آبروی کمترین از دولت
پادشاه ذو العز و الاقتدار میباشد و کمترین میخواستم که بخدمت وزیر عرض نمایم باز فکر کردم که مبادا خیال بکنند که مخلص خواهش ماندن
بغداد را دارم و خیریت کار خود را میکنم. لهذا عرض ننموده اما نظر بدوستی آنکه مخدوم محترم بخدمت عرض نموده که ملازمان عالی از خود
این مراتب را بخدمت وزیر عرض نمایند و وزیر البته میخواهد که دایما از این گزارشات مخبر و مطلع باشد. چنانچه قبل از این موسی کوننه
دی فیربیر را به اصفهان فرستاده که کار مسکوف را تفتیش نماید قریب بیست هزار قروش خرج شد و الحال که جنگ معین شد بطریق اولی
البته که باید در همگی اطراف مطلع باشند و چندی قبل شخص بزرگی از گرجستان آمده بغداد و کمترین با او دوستی نموده از برای ملاکار
که باید مراسله بشود سلسله مودت گشاده شده باشد و از بصره نیز مکرر سفارش شده که گزارشات روی آب آنچه رو بدهد یوما فیوما
بنویسند و اگر امری ضروری باشد بخدمت وزیر عرض بشود. و اگر از احوالات موسی دوآل خواسته باشند آنکه چند روز است که رفته است
بخانه خودش لکن آمد و شد مینماید و کمال دوستی و اتحاد در میانه میباشد و گذران بنحو خوشی است اما برابر این مخلص رفتار میکند
و توقع دارد که خودش در اینجا مندنی باشد و کمترین رفتنی باشم و کمترین با او ظاهر نمودم که از وزیر طلب رخصت نموده‌ام که
برگردم بفرنگ و مراتب عزلی را چون واجب بود از یگانگی معروض داشت. ثم و امرکم مطاع و الدعاء

[illegible]